

مفهوم آزادی در ادب فارسی

دکتر اسحاق طغیانی*

چکیده

آزادی نیازی است فطری که یکی از ویژگیهای آشکار و برجسته انسان محسوب می‌گردد؛ چون او موجودی است که آزاد آفریده شده است؛ آنچنان که در کلام علی (ع) نیز آمده است: «بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد آفریده است». انعکاس این ویژگی مهم انسانی در متون ادب پارسی از دیرباز سابقه دارد و آثار آن را از ابتدای شکل گرفتن ادبیات پارسی دری به شکلهای گوناگون در آثار بازمانده می‌توان مشاهده کرد.

در این مقاله، نگارنده کوشیده است با بررسی آثار برجسته متون ادب پارسی در عرصه اشعار به جای مانده از قدیم تاکنون این موضوع را پی‌گیری و تحلیل نماید و به این نتیجه رسیده است که آزادی مشخصاً با سه مفهوم کاملاً متمایز در ادبیات فارسی خودنمایی می‌کند:

اولین مفهوم همان است که بیشتر در نزد شاعران متقدم، نظیر: ناصر خسرو و مسعود سعد کاربرد داشته است و آن آزادی و رهایی از زندانها و حصارهایی است که انسانهای آزاده به علل گوناگون در آن گرفتار می‌شوند. در این مقام شاعرانی، مانند: مسعود سعد و خاقانی و در دوره‌های معاصر گویندگانی، چون: ملک الشعرای بهار و

*- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

فرخی یزدی اشعاری زیر عنوان «حبسیه» از خود به یادگار گذاشته‌اند که در دوران اخیر از آنها با عنوان «ادبیات زندان» یاد شده است.

دومین مفهوم، مفهومی است که در متون عرفانی به عنوان یک مضمون عالی معنوی با آن مواجهیم و آن آزادی از تعلقات و محدودیتهای مادی زندان گونه ای است که روح آدمی را به بند می‌کشد و او را از رسیدن به مراحل والای تکامل باز می‌دارد. جسم و تن، زمان و مکان، خواهش‌های نفسانی، نیکنامی و حب جاه و مال، از جمله این تعلقات است که در قالب داستان، قصه و تمثیلهای شیرین از آنها سخن به میان آورده‌اند.

در مرتبه سوم، آزادی مفهومی است که در ادبیات کهن ما سابقه ندارد و درحقیقت، معنایی است امروزی که در دوره‌های معاصر و از زمان مشروطیت، در اثر آشنایی با فرهنگ غرب در ادبیات ما وارد شد و کسانی، چون میرزاده عشقی، نسیم شمال (سیداشرف الدین گیلانی)، فرخی یزدی، ملک الشعراى بهار، دهخدا و امثال آنها در این باب داد سخن داده‌اند.

واژه‌های کلیدی

آزادی، ادب فارسی، شعر، متون عرفانی، ادبیات معاصر.

کلمه آزادی در گستره وسیع ادبیات فارسی معانی و تأویلهای مختلفی دارد که در فراخور حال و زمان و سبک خاص ادبی هر دوره و همچنین مناسبات تاریخی و اجتماعی آن به وقوع پیوسته و معنای خاص پیدا کرده است.

آزادی، این واژه مقدس که آدمی فطرتاً مجذوب آن است، فراز و نشیبهای زیادی را در پهنه ادب پارسی به خود دیده و در هر دوره رنگ تازه‌ای به خود گرفته است. عموماً این واژه در لفظ عوام و خواص هنگامی کاربرد بیشتری می‌یافته است که واژه‌های مقابل آن؛ یعنی زندان، بند، اختناق و... مشخصاً نمود بیشتری داشته‌اند. اگر

بخواهیم در یک تقسیم‌بندی خاص مفهوم آزادی را در ابعاد عمومی، عرفانی و نظایر آنها مورد دقت قرار دهیم، معانی متعددی از این واژه به دست خواهد آمد و کلماتی، همچون آزادگی، آزاده، مردانگی، رهایی و... نیز خواه ناخواه مطرح خواهد شد که هر یک از موارد فوق نیز باید مطمح نظر باشد.

به طور کلی، آزادی در لغت به معنی رهایی از هر قید و تعلقی است که انسان را از لحاظ جسم و جان محدود می‌کند. این مفهوم از دیرباز به صورتهای گوناگون در آثار ادب فارسی بازتاب داشته است و ادیبان و شاعران پارسی‌گوی، انسان آزاد و رها از زندان مادیات، حرص، بندگی، خواری، خودبینی، کفر، قهر و خشم شاهان، اسارت، غفلت، ناسپاسی، تنبلی، جور و بیداد، غم و اندوه، تجمل، رنج و سختی، ریا، پلیدی دل و امثال آنها را به اشکال زیر توصیف کرده‌اند (لغت نامه، ذیل آزاد و آزاده):

تو آزادی و هرگز هیچ بنده نتابد همچو بنده جور و بیداد

(اسعدگرگانی، ۱۳۳۷)

ز گفتار او انجمن شاد شد دل شه‌ریار از غم آزاد شد

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۱۱۵۵)

اگر گردن بدانش داد خواهی ز جهل آزاد باید کرد گردن

(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۳۹۹)

چو خواهی که آزاد باشی ز رنج بی آزار و آکنده بی‌رنج گنج

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۸۸۶)

من آزاد آزاد گردان اویم که بنده‌ست چون من هزاران هزارش

(ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۳۳۷)

آزاد شوی چو الف اگرچند امروز به زیر طمع چو دالی

(همان: ۴۶۷)

تا دلم نستدی نیاسودی چه توان کرد از تو آزادی

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۴۴۲)

نعمتی بهتر از آزادی نیست بر چنین مائده کفران چه کنم
(خاقانی، ۱۳۸۵: ۲۵۲)

همچنین «آزاد» و «آزاده» صفت قهرمانان و مردان برجسته‌ای بوده که نام آنها همواره اساطیر، حماسه‌ها و تاریخ را زینت بخشیده است.

ز شاهان کسی چون سیاوش نبود چنان راد و آزاد و خامش نبود
(فردوسی، ۱۳۸۳: ۳۰۰)

البته، بدیهی است که این مفاهیم در حوزه آثار ادبی، جامعه‌شناختی، سیاسی، عرفان، شریعت و... معنا و اصطلاح خاص خود را دارد؛ مثلاً در دوره‌های گذشته و عصر ادبیات کلاسیک کلمه آزادی در برابر استبداد و اختناق بی‌رحم و بی‌منطق، بار معنایی، ویژه‌ای داشت که فهم دقیق آن منوط است به درک صحیح شرایط خاص سیاسی و اجتماعی آن روزگار و معنای آن با آنچه در دوره معاصر درک می‌شود، بسیار متفاوت است.

اگرچه در گذشته بسیاری از مفاهیم آزادی به صورتی که گذشت، می‌توانسته است تا حدودی مصداق داشته باشد، اما آزادی از زندان و حبس و بند و اسارت حاکمان بی‌منطق، برجسته‌ترین مفهومی است که بی‌پرده در متون نظم و نثر آن دوره خود را نشان می‌دهد. از این میان، اشعار مسعود سعد سلمان، شاعر قدرتمند و مدیحه سرای قرن پنجم و ششم هجری که در اثر غضب ممدوحان خویش به زندان افکنده شد و پانزده سال از عمر گرانبهای خویش را در حبس‌ها و حصارهای متعدد گذراند، درخور توجه است.

اشعاری که در متون ادبی پارسی در مورد زندان و رهایی از آن سروده شده است و «حبسیات» نام دارد، محتوای آنها عموماً توصیف شرایط سخت زندان و تقاضا برای آزادی از آن و تخفیف در مجازات یا انتقال به زندانی دیگر با شرایط بهتر و همچنین بیان احساس و احوال شخص زندانی است که در اثر گرفتاری حبس از غم و اندوه می‌نالند. از این نظرگاه، اگرچه شاعرانی چون: فردوسی، خاقانی، فرخی، ابن یمن،

فرخی یزدی، ملک‌الشعراى بهار و دهخدا داد سخن داده‌اند، اما سخن مسعود سعد در این باره جایگاه بسیار ویژه‌ای دارد، تا جایی که می‌توان او را به عنوان بزرگترین «حبسیه‌سرا»ی سرای تمام دوران تاریخ ادبیات فارسی قلمداد کرد.

اکثر اشعار مسعود سعد درباره رهایی از زندان و ستمی است که در این مورد به او شده است. وی در این قبیل اشعار عموماً به وضعیت نامساعد خویش در حصار قلعه‌های بلند و مستحکم «سو»، «نای» و «دهک» که در آنها زندانی بوده است، می‌پردازد و ضمن شکایت از روزگار و بیدادی که بر او رفته، تمنای آزادی و آرزوی رهایی خویش را با عالیترین احساسات انسانی - که دل هر آزاده‌ای را به درد می‌آورد - بیان می‌دارد و از هرکس و ناکس می‌خواهد به فریاد دل غم دیده او برسد.

تقاضای رهایی، مرخصی، انتقال و تغییر شرایط مسعود سعد از فرومایگان زمانه - که در بسیاری از موارد با احساس و بی‌تابی وصف نشدنی او همراه است - موجب شده تا چهره آزادی در کلام وی، آن شکوه و جلال نژاده خود را از دست بدهد و وی بدون توجه به این مهم از شأن والای شاعری و آزادگی غافل بماند. بر این اساس، وی دست به مبالغه نیز می‌زند و گاه آسمان را به پای‌بوسی ممدوح خویش فرا می‌خواند و کرسی و عرش خداوندی را تختی و بارگاهی قرار می‌دهد تا ممدوحش بر آن بیاساید و حکم ترخیص وی را به دستش دهد و گاه تمام عالم و آدم را زیرپای وی قرار می‌دهد تا اینکه زندانبان مدتی وی را به ساحت زندان ببرد:

- | | |
|----------------------------------|--|
| - ای رای تو چون مهر فلک ملک آرای | - زمین بند رهیت را رهایی فرمای
(مسعودسعد، ۱۳۶۴: ۱۰۶۰) |
| - جان و دل اندر ثنات بستم | - تا فرجم را دری گشایی
(همان: ۹۰۳) |
| - سیدی حق من رعایت کن | - باز خر مرا ز چرخ ظلوم
(همان: ۸۸۵) |
| - گفتم که چو از بنده گشایش باشد | - زمین بند مگر مرا رهایش باشد
(همان: ۹۹۸) |

و وقتی ناامید می‌شود:

نه بر خلاص حبس ز بختم عنایتی نه در صلاح کار ز چرخم هدایتی
(همان: ۲۸۳)

و گاهی ممدوح را به زعم خویش در محظورهایی قرار می‌داده است تا شاید فرجی حاصل شود:

- وز تو آزادیم نباید از آنک بندگی تو به ز آزادی
(همان: ۷۴۶)

- ارجوا که به سعی و اهتمام تو زین غم بدهد خلاص ددارم
(همان: ۴۷۴)

مراجعه به دیوان مسعود سعد، بسیاری از این مضامین و مفاهیم و موضوعات مربوط به آزادی از زندان را فراروی ما قرار می‌دهد که همواره حکایت رهایی از بند و لوازم آن به صور گوناگون مطرح است. فریاد او در «حبسیات» در حقیقت فریاد همه انسانهای به بند کشیده شده‌ای است که در طول تاریخ بناحق گرفتار پنجه بی‌رحم ظلم و ستم شده‌اند و اکثر آنها برای رهایی از تنگنای جانکاه به هر کار و حیلتی دست می‌یازند. تمام سخن مسعود سعد در «حبسیات» جز آنچه گفته شد، نیست.

تلقی دیگری که از آزادی در آثار ادبی پارسی درخور تبیین و تمییز است، همان مفهومی است که در متون عرفانی از صاحب‌دلان پاکنهاد و رها شده از قید تعلقات در آثار کسانی، چون: سنایی، غزالی، نظامی، عطار، سعدی، مولانا، حافظ و صدها شخصیت صافی دیگر می‌توان مشاهده کرد.

در حقیقت، یکی از عرصه‌هایی که آزادی چهره بسیار زیبایی از خویش به نمایش گذاشته، عرصه عرفان و تصوف است. عنصر آزادی و مفهوم خاص آن از این منظر، شاید اساسی‌ترین عنصری باشد که در عالم عرفان به آن توجه تام و تمام شده است. در این عالم به رها شدن از قیود بازدارنده و رفتن به سوی معبود و با او یکی شدن، با زیر پا نهادن همه خواهشها و وابستگیها آنچنان اهمیتی داده شده است که واژه آزادی

نمی‌تواند همه بار معنایی آن را به دوش بکشد. از این دیدگاه، آزادی مفهومی بسیار فراتر از آن است که در شعر مسعود سعد و امثال او مشاهده می‌کنیم و در بسیاری از موارد، عکس آن چیزی مطرح می‌شود که آنان در پی آن بوده‌اند؛ چنانکه گرفتاری و در زندان بودن از نظر عرفا، خود عین آزادی و رهایی و رستگاری است:

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد که بستگان کمند تو رستگاراند
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۹۳)

یا برخلاف آن شاعری که فقط به خلاص از بند و زندان خویش می‌اندیشد، در این وادی خویشی و مایی و منی است که چون دریایی ژرف و هولناک آدمی را در کام خود فرو می‌برد و باید از گرداب آن گریخت:

در بحر مایی و منی افتاده‌ام بیار می تا خلاص بخشدم از مایی و منی
(همان: ۴۸۲)

در این قبیل اشعار و به طور کلی در آثار عرفانی، عرفا غالباً می‌کوشند نشان دهند که تا آدمی از زندانهایی چون: دنیا، سیم و زر، افلاک، تن و به طور کلی ماسوی الله نگریزد، نمی‌تواند در عوالم آرام برتر به وصال شاهد شیرین آزادی نایل گردد.

- این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را وارهان
(مولوی، ۱۳۸۷: ۴۶)

- بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر؟
(همان: ۳)

گر در دولت زنی افتاده شو از گره کار جهان ساده شو
(نظامی، ۱۳۸۵: ۱۵۵)

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۶)

با این دیدگاه، انسان دارای آنچنان قدرت و همتی می‌شود که زندانهای معمولی و فراتر از آن زندانهای جسم و جهان که چون حصارهای تو در تو روح آدمی را به

بندکشیده‌اند، در برابرش کوچکترین مانعی نخواهند بود و سالک طالب حقیقت و آزادی، با سیر در آفاق و انفس از قید همه آن گرفتاریها رها خواهد شد.

همت اگر سلسله جنبان شود مور تواند که سلیمان شود
(نظامی، ۱۳۸۵)

همت حافظ و انفس سحرخیزان بود که زبند غم ایام نجاتم دادند
(حافظ، ۱۳۸۲: ۱۸۳)

کسب این همت و اراده و اختیار که البته بدون توفیق الهی و اطاعت از پیر طریقت حاصل نمی‌شود، در واقع همان آزادیی است که روندگان راه حق در پی آنند و به صدها زبان از آن سخن رانده‌اند.

جبر و تقدیر ازلی نیز که در شریعت و کلام متکلمان از آن گریز و گزیری نیست، با این دید رنگ و کیفیتی متفاوت می‌یابد و در نظمی پریشان و نمادین که مقتضای عالم اسرارآمیز عرفان است، چهره دیگر خود را می‌نمایاند.

- مرده باید بود پیش حکم حق تا نیاید زخم از ربّ الفلق
(مولوی، ۱۳۸۷: ۴۳)

- گر توکل می‌کنی در کار کن کشت کن پس تکیه بر جبارکن
(همان: ۴۵)

این قبیل دیدگاهها که حتی برای رسیدن به شناخت واقعی، رهایی از عقل و دیوانه‌شدن را نیز تبلیغ و توصیه می‌کند:

حلیت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو واندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو
(شمس تبریزی، ۱۳۷۱: ۷۹۸)

با آنچه در ادبیات غیر عرفانی و ادبیات معاصر می‌بینیم، تفاوت ماهوی دارد؛ از آن جهت که میان دیدگاه‌های سرایندهگان اشعار، در دوره‌های مختلف تفاوت‌های چشمگیر و بنیادین وجود دارد.

تمام سعی و همت مسعود سعد این بوده است که مثلاً از زندان کوچک «نای» در

ناحیه‌ای دورافتاده رهایی یابد و نزد خانواده و دختر و پسرش بیاساید و همه همت و اراده عارفانه امثال مولوی و نظامی صرف این می‌شده است تا به همراه انبیا و اولیا و ملایک آسمانی تجربه‌ای معراج‌گونه در ورای زمان و مکان داشته باشند و هر شب «با قدسیان آسمان یاهو زنند».

در آن مدت که من در بسته بودم سخن با آسمان پیوسته بودم
(نظامی، ۱۳۸۵: ۳۵)

مفهوم بارز و مشخص دیگری که از آزادی در ادبیات فارسی می‌توان فهمید، مفهومی است که در ادبیات معاصر از زمان مشروطیت به بعد مورد توجه شاعران آزادی خواه قرار گرفت. در این دوره که به عصر بیداری معروف است، در اثر تحول در شؤون فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی زندگی مردم، شناخت آنان نسبت به حقوق سیاسی و مدنی‌شان افزایش یافت و فزونی سواد و دانش اجتماعی و شکل‌گیری مطبوعات و آشنایی مردم با فرهنگ و تمدن غربی و ایده‌های جدید بر دامنه این شناخت افزود و اکثر مردم کم‌کم پذیرفتند که باید برخلاف سابق در امور سیاسی و اجتماعی و سرنوشت خود دخالت داشته باشند.

این تحولات موجب شد ادبیات نیز شکلی متفاوت با گذشته داشته، آماده‌دگرگونی در ابعاد مختلف باشد، همراه با دیگر مظاهر اندیشه و فرهنگ و جهت مردمی به‌خود گیرد و منعکس‌کننده ارزشها و ایده‌های اجتماعی باشد. بنابراین، از شعر این دوره دیگر نه به عنوان پدیده تجملی و منحصر به گروه‌های محدود حاکم یا برگزیدگان فکری، بلکه همچون امری عمومی و متعلق به گروه‌های وسیع جامعه باید سخن گفت که به جای ارتباط مستقیم با دربار و گروه‌های بالای اجتماع، از طریق مطبوعات متعدد و رنگارنگ و با محتوای سیاسی و انقلابی مورد علاقه همگان، مخاطبان خود را در گوشه و کنار شهرستانها و حتی روستاهای کشور سراغ می‌گرفت.

یکی از شاخص‌ترین درونمایه‌های شعر فارسی در عصر بیداری، آزادی است و مفهوم آزادی که موضوع مورد بررسی ما در این بحث است، تقریباً با مفهوم دموکراسی

غربی نزدیک می‌شود و بر روی هم به این معنی است که مردم علاوه بر اینکه از نظر فردی حقوق و آزادی‌هایی دارند، از نظر اجتماعی نیز مختارند سرنوشت سیاسی و اقتصادی خود و سرزمین خود را معین کنند. چنین مایه‌هایی پیش از این در ادبیات و فرهنگ شعری ما وجود نداشت و نخست بار در دوران مشروطیت پدید آمد.

آزادی در دوران مشروطه بیانگر نکات مهمی بوده و هست، گرچه ما در همان ابتدای راه بنا به علل مختلف شکست را تجربه کردیم، اما این خود گام مثبت و شایسته و درخواست بحق و ارزشمندی بود. ذکر این نکته نیز لازم است که آزادی امری تجربی و دستاوردی جمعی است، نه یک مسأله صرفاً آموزشی یا اخلاقی که بشود آن را به افراد توصیه کرد و نیز نمی‌توان به صرف خواندن اصول و اسلوب آن در کتابهای مختلف آزادی خواه شد.

- در سایه استبداد پژمرده شد آزادی این گلبن نارس را بی‌ریشه نباید کرد

(فرخی یزدی، ۱۳۶۳: ۱۴۱)

- گر اینهمه وارسته و آزاد نبودم چون سرو چرا بهره من بی‌ثمیری بود

(همان: ۱۴۲)

- قسم به عزت و قدر و مقام آزادی که روح بخش جهان است نام آزادی

(همان: ۱۸۱)

یک بررسی کلی در ادبیات مشروطه ما را به این مهم رهنمون می‌شود که در این دوران یک تجربه نوخاسته و یک انقلاب درونی و بیرونی باعث گردید تا واژه‌هایی، همچون: آزادی، قانون، قانونگذاری و... عینیت یابند، از حوزه هنر مقدس و عرفان و تصوف، در خانه‌ها و پس کوچه‌های شهر و برزن راه یابند و بر زبانها جاری گردند.

- این اسیری تا به کی ای ملت بی دست و پای

گر برای حفظ آزادی ز مادر زاده‌ایم

(همان: ۱۵۷)

- معنی مشروطه گر آزادی است از چه وطن را سر بر بادی است
 - گفتیم قلم شده است آزاد ایران خراب گشته آباد
 (اشرف الدین گیلانی، ۱۳۶۳: ۱۷۷)

در این دوره کم کم گرایش به فردیت رنگ و روی کمتری یافت و بیشتر جمع و جمعیت مورد دقت قرار گرفت و این خود یکی از رموز پیروزی و به دست آوردن قانون و قانونمندی بود.

در عالم مطبوعات و مبارزات سیاسی عصر بیداری (مشروطیت) نخستین نامی که به ذهن می‌آید، علامه علی اکبر دهخداست. وی به عنوان یکی از بزرگترین آزادیخواهان عصر مشروطه از نظر محتوی، بیشترین شعرهایش همان مضامین رایج در عصر مشروطه؛ یعنی وطن‌پرستی، قانون‌خواهی، مبارزه با ستم و خودکامگی و برخورد آشتی‌ناپذیر با ریا و فریبکاری را بازتاب داده است:

تا چند ز بیداد به بیداد شوی ای مرغ در این قفس به فریاد شوی
 این قصه گذار قصه خود را باش آزاد شو از غیر که آزاد شوی
 (دهخدا، ۱۳۸۱: ۱۹۹)

و یا در قطعه آتشین و دردناک «ای مردم آزاده» که از دلی سوزان و پریشان نشأت گرفته آمده است:

ای مردم آزاده کجایید کجایید؟ آزادگی افسرد، بیایید بیایید
 در قصه تاریخ چو آزاده بخوانید مقصود از آزاده شماست شماست
 (همان: ۱۵۴)

دهخدا در برخی از اشعار خود، آزادی را مقوله از یاد رفته و دروغ روزگار خویش می‌داند و هر لحظه مردم را به یاد هویت از یاد رفته خودشان می‌اندازد:

- ز آزادی و آزاده سخن بود و لیک آن قصه فریب بود و این قصه دروغ
 (همان: ۱۹۸)

- بنوالا حرار و آزادان بدی ما را لقب اول به گردن بندگی را یوغ در آخر نمی‌خواهم
 (همان: ۱۷۱)

و نیز می‌گوید:

آزادی تو خیال آزادی توست این بهره به افسون که می‌خواهی جست
(همان: ۱۹۶)

در چرند و پرند نیز آورده است:

... و هم در این سال آزادی اجتماعات از مجلس شوری گذشته و به صحنه همایونی
رسیده....

و اینک ابیاتی دیگر در مورد آزادی از شعرای دوره مشروطه:

کی از حرف آزاد گردد وطن کی از هیچ آباد گردد وطن
(اشرف‌الدین گیلانی، ۱۳۶۳: ۳۶۳)

در محیط طوفانزای، ماهرانه در جنگ است ناخدای استبداد با خدای آزادی
(فرخی یزدی، ۱۳۶۳: ۱۷۷)

می‌دانم ار سر خط آزادگی ما با خون نشد نگاشته خوانا نمی‌شود
(عشقی، ۱۳۵۷: ۳۳۹)

ز قید تن شوم آزاد و آن زمان زین بند برون شوم، نیم آزاد تا اسیرتم
(عارف قزوینی، ۱۳۶۴: ۲۳۷)

ناگفته نماند که مقام ملک‌الشعرا بهار نیز در این مورد چشمگیر و مستودنی است:

- آزاد بزی ولی نگر تا نشود آزادی تو رهزن آزادی ما
(بهار، ۱۳۶۸: ۲۹۳)

- آزادی را بلهوسان ملعبه کردند حریت را بیخردان مسخره کردند
(همان: ۳۳۸)

- آزادی و اصلاح بود لازم و واجب مشروطیت از ما نکند دفع معایب
(همان: ۳۸۶)

- آزادی و مشروطیت افتاده به زحمت این گوهر پر شعشه در کام نهنگ است
(همان: ۳۷۵)

- بلبل پر بسته ز کنج قفس درآ
نغمه آزادی نوع بشر سرا
(همان: ۱۳۱۲)
- من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید
قسم برده به باغی و دلم شاد کنید
(همان: ۱۱۷۹)
- نام آزادی بلند آوازه شد
حمد یزدان جان ملت تازه شد
(همان: ۱۰۲۶)

نتیجه‌گیری

از این بررسی مختصر بر می‌آید که مفهوم آزادی در متون ادب پارسی از دیرباز تاکنون در دوره‌های مختلف، متفاوت بوده و در هر دوره به مقتضای شرایط فرهنگی و آراء و اندیشه‌های مربوط به آن، تلقی خاصی از مفهوم آزادی وجود داشته است. این مفاهیم در حوزه‌های ادبیات کلاسیک، ادبیات عرفانی و ادبیات معاصر از تشخیص و تفاوت بیشتری برخوردار است و بخصوص در ادبیات عرفانی از جهت معنایی و تلقی‌های عرفانی، و در ادبیات معاصر از جهت مفاهیم جدید غربی درخور تأمل بیشتر است.

منابع

- ۱- اسعد گرگانی، فخرالدین. (۱۳۳۷). ویس و رامین، محمد جعفر محجوب، تهران: اندیشه.
- ۲- اشرف الدین گیلانی. (۱۳۶۳). جاودانه سید اشرف الدین گیلانی: حسین نمینی، کتاب فرزاد.
- ۳- بهار، ملک الشعرا. (۱۳۶۸). دیوان، توس: چاپ پنجم.
- ۴- حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۸۲). دیوان، تصحیح بهاءالدین خرمشاهی، تهران: دوستان، چاپ چهارم.
- ۵- خاقانی شروانی، افضل الدین. (۱۳۸۵). دیوان، سید ضیاءالدین سجادی، تهران: چاپ هشتم.

- ۶- دهخدا علی اکبر. (۱۳۶۳). **امثال و حکم**، ج ۱، تهران: چاپخانه سپهر، چاپ ششم.
۷. _____ (۱۳۶۴). **لغت نامه**، تهران: دانشگاه تهران، موسسه لغت نامه.
۸. _____ (۱۳۸۱). **دیوان**، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: مزدک.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۴۸). **سر نی**، ج ۱، تهران: علمی.
- ۱۰- شمش تبریزی. (۱۳۷۱). **کلیات دیوان**، مقدمه و تصحیح محمد عباسی، تهران: طلوع، چاپ پنجم.
- ۱۱- عارف قزوینی. (۱۳۶۴). **کلیات دیوان**، به کوشش سید هادی حائری، تهران: جاویدان.
- ۱۲- عشقی، میرزاده. (۱۳۵۷). **کلیات اشعار**، به کوشش سید هادی حائری، ج ۱، جاویدان.
- ۱۳- فرخی سیستانی. (۱۳۴۹). **دیوان**، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار، چاپ دوم.
- ۱۴- فرخی یزدی. (۱۳۶۳). **دیوان**، به قلم حسین مکی، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم.
- ۱۵- فردوسی. (۱۳۸۳). **شاهنامه**، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره، چاپ سوم.
- ۱۶- مسعود سعد. (۱۳۶۴). **دیوان**، تصحیح مهدی نوریان، اصفهان: کمال.
- ۱۷- مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۸۷). **مثنوی معنوی**، به کوشش محمدرضا برزگر خالقی، تهران: زوار، چاپ چهارم.
- ۱۸- ناصر خسرو، ابو معین. (۱۳۸۴). **دیوان**، تصحیح مجتبی مینوی - مهلدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۹- نظامی، الیاس. (۱۳۸۶). **مخزن الاسرار**، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ دهم.
۲۰. _____ (۱۳۸۵). **خسروشیرین**، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، چاپ هفتم.